

نصر اللہ فلسفی

زندگانی شاہ عباس اول

۲

امامقلی خان امیرالامرای فارس چگونه کشته شد

در بارہ امامقلی خان پسر اللہ وردیخان ، امیرالامرای فارس ، واهمیت او در زمان
شاہ عباس ، در صفحات ۹۷ تا ۱۰۱ این کتاب شرحی نگاشتیم ، و وعده کردیم کہ تمسک
کشته شدن او را در زمان شاہ صفی ، در قسمت ضمائم نقل کنیم .
شاہ صفی جانشین شاہ عباس ، ششمین پادشاہ خاندان صفوی ، هنگامی کہ از مادر
بوجود آمد ، هر دو دستش پراز خون بود . نوشتند کہ حدش شاہ عباس چون ازین امر
آگاہ شد متاثر گشت و بنزدیکان خود گفت کہ این پسر اگر بزوری پادشاہی نشیند ، دست
نخون مردم بی گناہ خواهد شد .

پیش بینی شاہ عباس کاملاً درست بود . شاہ صفی در دورہ کوتله سیزده سال و
سلطنت خویش ، تمام شاہزادگان صفوی و بستگان نزدیک آن خاندان را ہلاک کرد
و بسیاری از مردان و سرداران نامی ایران را ، کہ بجدش خدمات بزرگ کرده بودند ،
بسعایت بدخواهان و با تہامات واهی سر برید ، و چندتن از آنان را بدست خود کشت
حتی برزن و مادر خود نیز ابقا نکرد . ملکہ ایران را ، کہ مادر یگانہ پسر ولیعهدش
محمد میرزا (شاہ عباس دوم) بود ، در حال مستی شکم درید ، و مادر را با جمعی از زنان
حرم زندہ بگور کرد . حتی نوشته اند کہ پس از کشتن تمام شاہزادگان صفوی ، یکی
از خواجہ سرا یان فرمان داد کہ چشم ولیعهدش را ہم میل کشد ، و او را نیز کور کند .
ولی آن خواجہ ، کہ میدانست شاہ بزودی از فرمان خود پشیمان خواهد شد ، جان خویش
در خطر افکند و از اطاعت امر او سرپیچید ...

یکی از مردان بزرگی کہ بفرمان شاہ صفی کشته شد ، امامقلی خان امیرالامرا

و خان بزرگ فارس بود. علت اساسی کشته شدن او، چنانکه در صفحه ۱۰۱ این کتاب اشاره کرده‌ایم، آن بود که مردم یکی از پسران او را پسر شاه عباس بزرگ میدانستند. زیرا شاه عباس، چنانکه پیش‌ازین گفته‌ایم، یکی از زنان حرم خود را به امام‌قلی خان بخشیده بود، و آن زن هنگامی که بخانه خان فارس رفت آبتن بود، و پس از ششماه پسری آورد که فرزند وی معرفی شد، ولی در حقیقت از شاه عباس بوجود آمده بود. این پسر صفی‌قلی‌خان نام داشت، و پس از مرگ شاه‌عباس، چون شاه‌صفی همه فرزندان و نوادگان او را کشت، از وجود وی نیز آرام نداشت و از بیم آنکه مبادا روزی امام‌قلی خان او را در فارس بسطنت بردارد، و با قوای آماده و مجهز خود باصفهان تازد، مصمم بود که خان فارس را با همه فرزندان و نزدیکانش نابود کند. بدخواهان و دشمنان امام‌قلی‌خان، و مخصوصاً مادر شاه‌صفی نیز او را بدین کار تحریض میکردند، و از قدرت و اعتبار و محبوبیتی که خان فارس در میان مردم ایران داشت بر حذر میداشتند.

شاه صفی از آغاز سلطنت برای برانداختن خاندان امام‌قلی خان بهانه‌ای می‌جست، ولی چون خان فارس هرگز بکاری که نشانه اندک خود سری و نفاقی باشد، دست نمیزد و همواره فرمانبردار و آماده خدمت بود، شاه نیز جز صبوری چاره‌ای نداشت.

چون در سال ۱۰۴۲ هجری شاه صفی چندتن از سرداران بزرگ خود، از آن جمله چراغ‌خان زاهدی قورچی باشی، و یوسف‌اقا یوزباشی غلامان حرم را، که در کمال صداقت با خدمت کرده بودند کشت، بسیاری از حکام و سرداران ایران، و از آن جمله داود خان برادر کوچک امام‌قلی خان هم، که از او خریادشاهی شاه عباس بیکریگی قرا باغ بود، بر جان خود بیمناک شدند.^۱

نوشته اند که در همین زمان شاه صفی تمام حکام ولایات و سرحدات را باصفهان خواست. ولی داودخان چون میدانست که شاه صفی باو و برادرش لطفی ندارد، از رفتن باصفهان خود داری کرد، و یکی از پسران خود را بگروگان نزد شاه فرستاد. اما شاه صفی راضی نشد، و در آمدن او بی‌ایستخا اصرار نمود. داودخان چون یقین داشت که شاه در پی کشتن او و برادرش امام‌قلی خان است، آشکارا سر بمخالفت برداشت، و

بگفته یکی از نویسندگان زمان پانزده تن از بستگان خود را که با این کار موافق نبودند، کشت^۱ و با تهمورس خان گرجی امیر کاختی، دست یکی کرد و او را بگرفتن قراباغ برانگیخت.

دوستی داودخان و تهمورس خان از سال ۱۰۳۶ هجری به یگانگی مبدل شده بود. زیرا درین سال پیامردی داودخان و استدعای او شاه عباس از تقصیرات تهمورس خان گذشته، و او را باردیگر بامیری گرجستان کاختی منصوب کرده بود.^۲ از آن پس آن دو مکرر در قراباغ و گرجستان یکدیگر را دیدار میکردند، و چند روزی باهم در مجالس بزم و نشاط، یا بشکار و تفرج میگذرانند.

نوشته اند که داود خان به تهمورس خان گفته بود که شاه صفی برای کشتن او فرصتی می جوید، و اگر آن دو باهم متحد شوند میتوانند بیاری برادرش امامقلی خان، که در تمام فارس و بحرین و لاروهرمز و خوزستان و عربستان و سواحل خلیج فارس حکومت دارد، شاه صفی را از سلطنت بردارند، و صفی قلیخان فرزند شاه عباس را، که بظاهر پسر امامقلی خان معرفی شده است، بجای او نشانند.

تهمورس خان و داودخان در گرجستان و قراباغ سربطامیان برداشتند، و حکام شروان و چخور سعد (ارمنستان) و نواحی اطراف را نیز بافرستادن نامه و پیغام باطاعت و همدستی خود خواندند.

نافرمانی داودخان برای شاه صفی در بر انداختن خاندان امامقلی خان بهانه خوبی بود. پس فرمانی برای خان فارس فرستاد که بیدرنگ بدر بار آید تا در باره اوضاع گرجستان و قراباغ با او مشورت کند. امامقلی خان که بقصد نهانی شاه پی برده بود، نخست بیبهانه اینکه جزیره هرمز در خطر حمله کشتیهای یرتغالی است، از رفتن باصفهان عذر خواست. ولی چون شاه صفی در آن باره اصرار کرد، ناچار اول صفی قلیخان را بدر بار فرستاد و سپس خود با دوپسر دیگر از دنبال او بسوی پایتخت حرکت کرد.

یکی از معاصران شاه صفی می نویسد که چون امامقلی خان آماده حرکت شد، پسرش صفی قلی خان باو گفت: « پدر، مایبای خود بقتلگاه میرویم. » خان جواب

۱- سفرنامه اولتاریوس، ج ۱، ص ۶۳۳

۲- برای شرح اختلافات تهمورس خان و شاه عباس رجوع کنید بصفحات ۲۱۷ تا ۲۲۴ این کتاب.

داد: « شاید حق بانو باشد ، اما من تا امروز هرگز بر پادشاه خود یاغی نشده و از اطاعت فرمانش سرپیچی نکرده ام . تا دم مرگ نیز مطیع فرمان او خواهم بود ... »

شاه صفی در همان اوقات از اصفهان برای دفع فتنه گرجستان بطرف قزوین و آذربایجان حرکت کرده بود . امامقلی خان و پسرانش در ماه جمادی الاول آنسال در قزوین بارودی او رسیدند . شاه صفی او و پسرانش را با مهر بانی پذیرفت ، و چون سپاهیانی که از اطراف احضار کرده بود در آشپز گرد آمدند ، روزی سان سپاه دید و پس آن سه شب بجهن و شادکامی و تماشای چراغان شهر پرداخت . در آخرین شب ، هنگامی که جمعی از سران دولت با صفی قلی خان و فتحعلی بیگ و علیقلی بیگ پسران خان فارس ، در خدمت او بیاده کساری مشغول بودند ، ناگهان از جای برخاست و با طاقی دیگر رفت ، و پس از اندک مدتی حسین خان بیگ ناظر با سه تن از جلادان بمجلس درآمدند . و پسران خان را سر بیدیدند و سرهای ایشان را در طبقی زرین نزد شاه بردند . شاه صفی دستور داد که سرها را بخانه امامقلی خان ببرند تا ببینند ، سپس سر او را نیز ببرند و پیش وی آورند . برای کشتن خان فارس نیز مخصوصاً دو تن از نزدیکان وی داود بیگ و علیقلی بیگ میدردیوان را ، که هر دو داماد امامقلی خان بودند ، مأمور کرد . آن دو با کلبعلی بیگ ایشیک آقاسی بخانه خان فارس رفتند . و سرهای پسرانش پیش او نهادند . خان چون بپیر بود از مجلس شاه زودتر برخاسته بخانه رفت . و چون مأموران با آنجا رفتند ، بقولی در کار برهنه شدن و خفتن و تحولی مشغول نماز بود . ایشیک آقاسی باشی و دامادانش او را از فرمان شاه آگاه کردند . خان بی آنکه آثار وحشتی در چهره اش پیدا شود ، خواهش کرد بگذرانند نمازش را تمام کند ، و چون از نماز فارغ شد ، بمرگ این داد . سراوینها نیز با سرهای دیگر پیش شاه بردند ، و شاه آنها را بحرمانخانه ترممادد نخورد فرستاد ! (در اول ماه جمادی الثانی ۱۰۲۲)

و شته اند که اجساد پسران خان فارس سه روز در میدان قزوین افتاده بود . پس از مرگ امامقلی خان شاه اغورلو خان ایشیک آقاسی باشی را بحکومت فارس فرستاد ، و باو دستور داد که بقیه فرزندان او را نیز کور کنند . امامقلی خان پنجاه و دو فرزند

داشت که همه یا کشته و یا کور شدند . شاه میرزااحسن وزیر راهم با میرزا معین‌الدین محمد وزیر و فولاد بیگ ناظر امامقلی خان مأمور شیراز کرد که تمام اموال و املاک او را توقیف کنند . یکی از معاصران شاه صفی می نویسد که همه فرزندان خان فارس بجز دو کودک شیرخوار، که بوسیله دایگان خود از مرگ خلاص یافتند ، بدست فرستادگان شاه کشته شدند ، و خاندان وی منقرض گردید . دیگری نوشته است امامقلی خان بجز سه پسر که در قزوین کشته شدند ، سیزده پسر دیگر داشت که همه را ، جز یکی که با مادر خود بحدود بصره گریخت ، کشتند .^۲

برخی از مورخان زمان نوشته اند که شاه صفی امامقلی خان و فرزندان او را بدان سبب کشت که برادرش داود خان در نامه‌های خود بحکام شروان و چخور سعد ، اشاره ای بساطنت صفی قلیخان کرده بود .

شاه صفی پسر داود خان راهم، که بعنوان گروگان بدربار فرستاده شده بود، بمهتران اصطبل شاهی و جلادان خود سپرد ، تا با او هر چه خواهند بکنند^۳ .



۱ - سفرنامه تاوریه .

۲ - سفرنامه اوناریوس ، چاپ لیدن ، ج ۲ ، ص ۹۳۵

۳ - منابع این فصل : عالم‌آرای عباسی - ذیل عالم‌آراء - سفرنامه تاوریه فرانسوی -

سفرنامه اوناریوس - تاریخ خلایقین - زبدة التواریخ ملاکمال .